یکشنبه 20/9/401 جلسه 58

گفته شد که صیغه امر واقع عقیب الحظر یا وارد مورد توهم حظر، به خاطر احتفافش بما یصلح للقرینیه، مجمل می شود و نه ظهوری در وجوب دارد و نه در اباحه. اگرچه اباحه و عدم تحریم قدر متیقن از آن است ولی نه اینکه لفظ دلالت بر آن داشته باشد. اما آیا این اجمال صرفا بنابر مبنای دلالت وضعی صیغه امر بر وجوب می آید یا طبق سایر مبانی که دلالت اطلاقی و دلالت عقلی باشد نیز اجمال وجود دارد؟

مرحوم آخوند فرموده اند که همانطور که بنابر دلالت وضعی صیغه امر بر وجوب، اجمال پیدا می شود، بنابر دلالت اطلاقی هم اجمال به وجود می آید و لذا تعیین وجوب یا اباحه نیاز به قرینه خاصه دارد.

بنابر دلالت اطلاقی صیغه امر، یک تقریب برای اجمال این است که دلالت اطلاقی تابع مقدمات حکمت است. در نتیجه اگر کسی بعد از تمامیت مقدمات حکمت، قائل شود که صیغه امر دلالت اطلاقی بر وجوب دارد، لزوما باید بگوید که صیغه امر دلالت بر اصل طلب دارد و اطلاق طلب و عدم اقتران آن به ترخیص در ترک، موجب می شود که از لفظ به دلالت اطلاقی وجوب فهمیده شود. ولی اگر صیغه امر عقیب الحظر یا در مورد توهم حظر بیاید مقدمه دوم از مقدمات حکمت که عدم تقیید از جانب متکلم باشد، احراز نمی شود. زیرا وقتی کلام محفوف بما یصلح للقرینیه باشد دیگر احراز نمی شود که مولی در کلام خودش قید نیاورده است. در نتیجه تمسک به اطلاق نیز صحیح نمی باشد و دلالت اطلاقی برای صیغه امر باقی نمی ماند.

ولی اشکال می شود که این تقریب در صورتی صحیح است که به حسب مدلول استعمالی حکم به نحو مطلق ثابت شده باشد یعنی اصل طلب را احراز کرده باشیم و دوران بین وجوب و استحباب باشد. در این صورت است که اگر کلام محفوف به ما یصلح للقرینیه باشد، نمی توان دلالت اطلاقی را احراز کرد. مثلا اگر در خطاب آمده باشد "اغتسل للجنابه" که مفاد آن طلب است، اگر شک کنیم که مولی ترخیص در ترک داده یا خیر، دلالت اطلاقی تمام نخواهد بود. زیرا باید عدم ترخیص در ترک احراز شود و چون کلام محفوف بما یصلح للقرینیه است عدم تقیید احراز نمی گردد. اما در محل بحث اینطور نیست. چراکه اصلا احتمال داده می شود که مفاد خطاب چیزی غیر از بیان اباحه نباشد. یعنی اصلا احراز نمی کنیم که لفظ دلالت بر اصل طلب دارد یا خیر تا در تقیید آن شک کنیم. لذا این تقریب که بنابر دلالت اطلاقی صیغه امر بر وجوب، به خاطر عدم تمامیت مقدمه دوم از مقدمات حکمت اجمال پیدا می شود، تقریب صحیحی نیست.

تقریب صحیح برای اجمال همانطور که در کلام مرحوم آقای تبریزی هم بدان اشاره شده این است که تمسک به اطلاق کلام متکلم برای اثبات اینکه طلب مطلق یعنی وجوب اراده شده یا خیر، متوقف بر این است که اصل دلالت کلام بر طلب احراز شده باشد. لذا در جایی که اصل دلالت کلام بر طلب را احراز کرده باشیم می توانیم بگوییم که مولی لفظی آورده که دلالت بر طلب می کند و نمی دانیم مطلق است یا خیر. اما در ما نحن فیه اصل اینکه مولی در کلام خود بخواهد طلب را بیان کند مورد تردید ماست. زیرا فرض این است که کلام محفوف بما یصلح للقرینیه می باشد و احتفاف مذکور این احتمال را ایجاد می کند که مولی با لفظ "اصطادوا" اصلا نخواهد طلب را بیان کند. بنابراین خلل در مقدمه اول از مقدمات حکمت است. زیرا مقدمه اول این بود که مولی در مقام بیان مفاد کلامش می باشد و ما شک داریم به نحو مطلق اراده کرده است یا به نحو مقید. وقتی مقدمه اول تمام نباشد یعنی احراز نکنیم که مولی در مقام بیان طلب است و اصل طلب مورد تردید باشد، دیگر معنا ندارد که با تمسک به اطلاق خطاب، حکم کنیم که طلبی را که مولی اراده کرده طلب مطلق یعنی وجوب است.

در دلالت عقلی صیغه امر بر وجوب، مرحوم نایینی تقریب کردند که مدلول صیغه امر، نسبت طلبیه است و اگر مولی در کنار طلب و انشاء نسبت طلبیه، ترخیص در ترک ندهد، عقل حکم به لزوم می کند و اگر ترخیص در ترک دهد، عقل حکم به استحباب می کند. مرحوم آقای خویی نیز فرمودند که مدلول وضعی صیغه امر اعتبار الفعل علی ذمة المکلف است و اگر بدون ترخیص در ترک باشد مستلزم حکم عقل به وجوب خواهد بود.

هرچند مرحوم آخوند اشاره ای به اجمال صیغه امر عقیب الحظر بنابر دلالت عقلی بر وجوب نکرده است، ولی توضیح اجمال بنابر دلالت اطلاقی در دلالت عقلی هم می آید. زیرا دلالت عقلی صیغه امر بر وجوب در صورتی است که کلام مولی دلالت بر اصل اعتبار طلب یا اعتبار فعل علی ذمة العبد کند. در این صورت است که اگر ترخیص در ترک نیاید، عقل حکم به وجوب می کند. اما در محل بحث که کلام محفوف بما یصلح للقرینیه است، در اصل دلالت بر اعتبار طلب یا اعتبار الفعل علی ذمة العبد تردید داریم و نمی دانیم مدلول "اصطادوا" اعتبار طلب است یا خیر. زیرا احتمال می دهیم که مولی بخواهد ترخیص را بیان کند نه اعتبار طلب را. وقتی اصل این مطلب احراز نشود موضوع برای حکم عقل هم باقی نمی ماند.

بنابراین ولو قائل شویم که صیغه امر دلالت عقلی بر وجوب دارد، ولی این دلالت در موارد وقوع عقیب الحظر یا توهم حظر باقی نمی ماند. لذا یکی از نقض هایی که به این مبنا شده است که اگر دلالت صیغه امر بر وجوب، عقلی باشد لازمه اش این است که در موارد وقوع عقیب الحظر یا توهم حظر همچنان دلالت بر وجوب کند، قبلا گفته شد که این نقض صحیح نیست و مرحوم نایینی و مرحوم آقای خویی که قائل به این نظر می باشند در این موارد قائل به اجمال هستند.

دو مطلب مانده است که به عنوان تنبیهات مبحث سادس بیان می شود.

تنبیه اول: در نوع کلمات حکم امر واقع عقیب الحظر یا مورد توهم حظر بررسی شده است. ولی نکاتی که در این بحث گفته شد، موارد نهی عقیب الوجوب و یا مورد توهم ایجاب را هم در بر می گیرد. مثلا اگر در دلیلی آمده باشد "صُم شهر رمضان و لا تصُم بعده" و نهی از صوم عقیب ایجاب صوم شده باشد، در اینجا هم خصوصیت امر واقع عقیب الحظر که احتفاف کلام بما یصلح للقرینیه باشد وجود دارد. لذا در این موارد نیز نمی توان حکم به حرمت کرد بلکه باید قائل به اجمال شد. بله می توان از باب قدر متیقن استفاده کرد که صوم واجب نیست ولی نه اینکه مفاد کلام ترخیص در ترک باشد.

تنبیه دوم: در موارد ورود امر در مورد توهم حظر، در صورتی به خاطر احتفاف کلام بما یصلح للقرینیه قائل به اجمال می شویم که مورد مظان وقوع حظر باشد. به عبارت دیگر خصوص حظر مورد توهم باشد. ولی اگر مورد از مواردی باشد که وظیفه مکلفین در آن مورد محل تردید است، یعنی هم احتمال وجوب داده می شود و هم احتمال حظر، نکته اجمال صیغه امر در این موارد نمی آید. لذا اینکه در خیلی از موارد در کلمات فقهاء می بینیم که با وجود اینکه مورد از موارد توهم حظر است ولی به ظهور امر در وجوب اخذ شده است، جهتش این است که مورد از مواردی است که وقتی فی حد نفسه در نظر گرفته می شود، همانطور که توهم حظر هست توهم وجوب هم وجود دارد. یعنی حکم مردد است که وجوبی باشد و انجام فعل لازم باشد و یا حرام و ترکش لازم باشد و یا ترخیص در ترک و فعل باشد. در این موارد کلام محفوف بما یصلح للقرینیه نیست. لذا اینطور نیست که در فقه هرجا که امر وارد شده و احتمال حظر هم داده می شود بگوییم وجوب ندارد. زیرا احتفاف کلام بما یصلح للقرینه در جایی است که مورد مظان حظر باشد و احتمال ترخیص هم باشد، ولی احتمال وجوب داده نشود. بنابراین مجرد احتمال حظر در موارد ورود صیغه امر کافی نیست که از ظهور صیغه امر در وجوب رفع ید کنیم و حکم به اجمال کنیم.

### مبحث سابع؛ دلالت صیغه امر بر مره و تکرار

آیا صیغه امر دلالت بر مره می کند یا دلالت بر تکرار یا بر هیچ یک دلالت ندارد؟

مرحوم آخوند در این مبحث چهار مطلب را بیان کرده است:

مطلب اول: بیان قول صحیح در محل نزاع. ایشان فرموده صیغه امر نه دلالت بر مره دارد و نه بر تکرار.

مطلب دوم: آیا نزاع در اینکه امر دلالت بر مره دارد یا تکرار، فقط در خصوص هیئت صیغه امر می آید و دلالت ماده متعلق طلب از محل نزاع خارج است یا محل نزاع اختصاص به مفاد هیئت ندارد و ممکن است کسی قائل به دلالت صیغه امر بر مره باشد ولی از باب دلالت ماده متعلق طلب. مرحوم آخوند فرموده محل نزاع اختصاص به مفاد هیئت ندارد بلکه مفاد ماده متعلق طلب را هم می گیرد.

مطلب سوم: مراد از مره در مقابل تکرار چیست؟

مطلب چهارم: ثمره بحث از دلالت امر بر مره و عدم دلالت آن چیست؟

گرچه ترتیب طبیعی بحث اقتضا می کرد که مرحوم آخوند مطلب دوم و سوم را قبل از مطلب اول بیان کند ولی عملا این اتفاق در کفایه نیفتاده و بحث از مطلب اول شروع شده است.

#### مطلب اول: آيا صيغه امر دلالت بر مره می کند يا دلالت بر تکرار يا برهيچکدام دلالت ندارد؟

ایشان در مطلب اول فرموده که حق این است که اگر صیغه امر مطلق باشد یعنی مقید به مره و تکرار نباشد، نه دلالت بر مره دارد و نه بر تکرار و نه از ناحیه هیئت افعل و نه از ناحیه ماده متعلق طلب. منصرف از امر یعنی متبادر از صیغه افعل بما انه مشتمل علی الهیئه و الماده، طلب ایجاد طبیعت است که طبیعتش را ماده دلالت می کند و طلب ایجاد را هم هیئت دلالت می کند. معنای اضرب می شود اطلب منک ايجاد طبیعة الضرب.

ایشان فرموده بله در مواردی که صیغه امر به نحو مطلق استعمال می شود، این مقدار قابل التزام است که اگر مکلف یکبار مامور به را انجام دهد کافی است. ولی اکتفاء به یکبار به این معنا نیست که مره در لفظ خوابیده باشد، بلکه جواز اکتفاء به مره به این خاطر است که وقتی مفاد لفظ طلب ایجاد طبیعت بود، چون طبیعت به وجود فردٌ ما هم حاصل می شود، تا این فرد موجود گردد، مامور به و غرض مولی نیز حاصل می شود و با تحصیل غرض هم تکلیف ساقط می گردد. نه اینکه عنوان مره یا دفعه واحده یا وجود واحده در مدلول لفظ گنجانده شده باشند.

دوشنبه 21/9/401 جلسه 59

#### مطلب دوم:محل نزاع مفاد هيئت است يا مفاد ماده يا هر دو؟

مرحوم آخوند در مطلب دوم از مطالب چهارگانه بحث دلالت امر بر مره یا تکرار، فرمود که نزاع در دلالت امر بر مره یا تکرار، اختصاص به هیئت صیغه امر ندارد و همانطور که در مفاد هیئت این نزاع جریان دارد در مفاد ماده هم جاری می شود. یعنی ممکن است کسی قائل به دلالت امر بر مره شود، به خاطر دلالت ماده متعلق طلب.

ایشان این مطلب را در مقابل صاحب فصول فرموده اند که قائل است محل نزاع منحصر در مفاد هیئت است. صاحب فصول بعد از اینکه عدم دلالت هیئت امر بر مره یا تکرار را اختیار می کند ، چند وجه برای اختصاص نزاع به هیئت امر بیان می کند که یکی از آنها این است که سکاکی ادعا کرده است که علمای اهل ادب اتفاق و اجماع دارند که اگر مصدر\_ که ماده مشتقات است\_مجرد از لام و تنوین باشد مفاد آن فقط ماهیت و طبیعت است و دلالت بر مره و تکرار ندارد. این اتفاق نشان می دهد که مفاد ماده از محل بحث خارج است. زیرا در مفاد ماده غیر از دلالت بر طبیعت چیز دیگری وجود ندارد و کسی ادعا ندارد که دلالت بر مره یا تکرار دارد[[1]](#footnote-1).

مرحوم آخوند فرموده است که اتفاق علمای ادب بر اینکه مصدر فقط دلالت بر ماهیت دارد موجب نمی شود که نزاع را در هیئت منحصر کنیم. زیرا آنچه مورد اتفاق علمای ادب است معنای مصدر است ولی محل بحث ماده مورد طلب است و مصدر ربطی به ماده متعلق طلب ندارد. چراکه اساسا مصدر ماده مشتقات نیست. مصدر صیغه ای است که خود مشتمل بر هیئت و ماده می باشد در مقابل و در عرض مشتقات دیگر. وقتی مصدر خودش صیغه خاصه در مقابل دیگر مشتقات باشد، طبعا ماده مشتقات حساب نخواهد شد.

مرحوم آخوند می فرماید چطور مصدر ماده مشتقات قرار بگیرد و حال آنکه در بحث مشتق مطرح شد که اصلا مصدر با مشتقات تباین معنایی دارند. زیرا مصدر معنایی دارد که آبی از حمل بر ذات می باشد، اما معنای مشتق مثل ضارب و مضروب قابل حمل بر ذات می باشند. با این وجود چطور می توانیم مصدر را ماده مشتقات قرار دهیم؟ چراکه اگر مصدر ماده مشتقات باشد باید معنایی که در مصدر است در مشتقات هم حفظ شود. بنابراین این بینونت نشان می دهد که مصدر ماده مشتقات نمی باشد.

بر این اساس استشهاد صاحب فصول به اتفاق علمای ادب از بین می رود. زیرا اتفاق علمای ادب برای مصدر است و محل بحث، ماده متعلق طلب است که همان ماده ساری در مشتقات است و این دو با هم ارتباط ندارند. در نتیجه ممکن است کسی در محل بحث قائل شود که ماده دلالت بر مره دارد.

چون برای ردّ ادعای صاحب فصول، مرحوم آخوند از این مقدمه استفاده کرد که مصدر صیغه ای هم­عرض با سایر مشتقات است، مستشکل اشکال می کند که چطور انکار می کنید مصدر ماده مشتقات است و حال آنکه در علوم ادبیه اشتهار پیدا کرده است که مصدر اصلٌ فی الکلام؛ یعنی مصدر ماده مشتقات است و اصل و ریشه همه مشتقات مصدر است. اگر مصدر ماده مشتقات نباشد دیگر معنا ندارد بگوییم که مصدر اصلٌ فی الکلام.

مرحوم آخوند دو جواب می دهد. اول اینکه مورد تسالم و توافق همه علمای ادب نیست که مصدر اصل در کلام باشد ،بلکه اين امر خودش محل نزاع وخلاف است. بعضی از علمای ادب که کوفیین باشند، گفته اند اصل در مشتقات فعل است که ظاهرا مراد آنها فعل ماضی باشد. ثانیا حتی اگر بپذیریم که اتفاق وجود دارد که مصدر اصل در کلام است معنای اصل بودن مصدر برای مشتقات این نیست که مصدر به عنوان ماده مشترک در همه مشتقات قرار دارد، بلکه مقصود از اصل بودن مصدر برای مشتقات این است که واضع در وضع مواد مثل اک ل، ش ر ب، م ش ی و ض ر ب، ابتدا یک لفظ را با هیئت و ماده خاصی در نظر گرفته و آن را برای معنایی وضع کرده و سپس بر طبق آن، وضع دیگر مشتقات تحقق پیدا کرده است. مثلا در وضع لفظ برای ماده ض ر ب، اولین لفظی را که در نظر گرفته و به وضع شخصی برای معنایی وضع کرده، مصدر ضرب به معنای عمل زدن است. بعد از وضع مصدر، بقیه صیغ که مشتقات باشند، بر اساس وضع مصدر، وضع شده اند . یعنی برای کسی که ضرب از او صادر می شود، هیئت فاعل را در نظر گرفت و وضع نوعی کرد و ماده آن را همان ماده ای قرار داد که در ضمن وضع مصدر به صورت وضع شخصی آنها را وضع کرده بود. لذا ماده همه این وضع ها با ماده مصدر مشترک است.

بنابراین معنای اصل بودن مصدر این نیست که خود مصدر بما اینکه مصدر است در مشتقات دیگر سریان دارد و وجه مشترک آنها می باشد. بلکه خود مصدر هیئتی و ماده ای دارد و واضع ابتدا این هیئت و ماده را در نظر گرفته و وضع شخصی کرده است و سپس برای وضع سایر مشتقات از وضع اول کمک گرفته است؛ به این معنا که ماده موجود در مصدر را که وضع شخصی شده، در سایر مشتقات قرار داده و هیئت سایر مشتقات را به وضع نوعی وضع کرده است.

#### مطلب سوم؛ معنای مره و تکرار

دو احتمال برای معنای مره و تکرار وجود دارد که مرحوم آخوند با توجه به این دو احتمال مختار خود را بیان کرده است.

احتمال اول این است که مقصود از مره، فردی از افراد طبیعت باشد و مقصود از تکرار چند فرد.

احتمال دوم این است که مقصود از مره، دفعه باشد و مقصود از تکرار، دفعات.

فرق بین این دو احتمال هم معلوم است؛ اگر مولی به عبدش دستور دهد که ائتنی الماء. اگر در یک مرتبه، ده ظرف آب را به مولی دهد، بنابر احتمال اول مره تحقق پیدا نکرده است. زیرا مره به احتمال اول یک فرد بوده ولی شخص ده فرد را ایجاد کرده است. اما بنابر احتمال دوم، او یک بار مامور به را ایجاد کرده است؛ ولو در یک بار ده فرد ایجاد شده باشد.

به تعیبر دیگر همانطور که دربعضی از کلمات آمده : نسبت بین مره به معنای فرد و مره به معنای دفعه، عموم و خصوص من وجه است. چراکه در بعضی موارد اجتماع دارند و در بعضی موارد افتراق. مثلا اگر مولی بگوید که اعتق رقبه، چنانچه شخص یک رقبه را آزاد کند، هم مصداق فرد واحد است و هم مصداق دفعه واحده. اما اگر با انشاء واحد، چند عبد را عتق کند، دفعه واحده محقق شده ولی فرد واحد خیر. از طرف دیگر هم در تدریجیات مثل تکلم، اگر شخص در طول یک روز پشت سر هم حرف بزند مجموع کلام وجود واحد محسوب می شود، اما دفعه واحده محسوب نمی شود. زیرا اصلا در امور تدریجی دفعه معنا ندارد.

با توجه به این دو احتمال در عنوان بحث، مرحوم آخوند می فرماید هرچند ظاهر لفظ مره و تکرار، دفعه و دفعات است و اراده فرد از مره خلاف ظاهر می باشد، لکن مقتضای تحقیق این است که مره و تکرار به هر دو معنا و احتمال در این مبحث مورد نزاع است.

این مطلب را هم که مرحوم آخوند به عنوان تحقيق بیان کرده است اشکال به صاحب فصول می باشد. زیرا صاحب فصول فرموده است که مره به معنای فرد مورد نزاع نیست بلکه به معنای دفعه و دفعات محل نزاع است. صاحب فصول برای اینکه مقصود از مره فرد و افراد نیست چند وجه ذکر کرده است. مرحوم آخوند یکی از این وجوه را مطرح کرده و اشکال کرده است. صاحب فصول فرموده است که در بحث اوامر، اصولیین دو مساله مستقل از هم را مطرح کرده اند؛ یکی اینکه آیا امر دلالت بر مره و تکرار دارد یا خیر و دوم اینکه آیا امر متعلق به طبیعت است یا به فرد. ظاهر این دو بحث نشان می دهد که این دو مستقل هستند و ارتباطی با هم ندارند نه اینکه يک مسأله تابع مساله دیگر و از فروعات آن باشد. معیار استقلال مسائل هم این است که همه اطراف نزاع در یک مساله بتوانند در مساله دیگر هم وارد شوند. در نتیجه استقلال مساله دلالت امر علی المره و تکرار و مساله تعلق امر به طبیعت و فرد به این است که چه شخص قائل به تعلق اوامر به طبایع شود و چه قائل تعلق به افراد، در نزاع مساله دلالت امر بر مره یا تکرار هم بتواند وارد شود. از طرفی چه شخص قائل به دلالت امر به مره يا تکرار شود و چه قائل به عدم دلالت، بتواند در مساله تعلق اوامر به طبایع یا افراد داخل در نزاع گردد. این یعنی دو مساله مستقل از هم هستند. صاحب فصول فرموده استقلال این دو مساله حفظ نمی شود مگر اینکه مقصود از مره را دفعه و دفعات بگیریم والا اگر مقصود را فرد و افراد بگیریم این دو مساله از استقلال می افتند و ابتدا باید در مساله آتی بررسی کنیم که آیا قول به تعلق اوامر به طبايع صحیح است یا قول به تعلق به افراد. اگر قائل به تعلق به افراد شدیم در مساله اول بحث کنیم که آیا فرد واحد متعلق است یا افراد. کسانی که قائل به تعلق اوامر به طبایع هستند جایی برای بحث در مساله اول ندارند. در نتیجه مساله اول تابع مساله دوم خواهد شد. بنابراین باید مراد از مره را دفعه و دفعات بگیریم تا استقلال مساله اول حفظ شود.

سه شنبه 22/9/401 جلسه 60

مرحوم آخوند در اشکال به صاحب فصول فرمود حفظ استقلال مساله دلالت امر به مره یا تکرار و مساله تعلق امر به طبایع یا افراد، متوقف بر این نیست که مراد از مره و تکرار دفعه و دفعات باشد، بلکه همانطور که در فرض اراده دفعه و دفعات، ما نحن فیه مساله مستقلی خواهد بود، بنابر اراده فرد و افراد از مره و تکرار هم مساله مورد بحث مستقل از مساله تعلق امر به طبایع و افراد خواهد بود. از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود که با در نظر گرفتن دو نکته این استقلال حفظ خواهد شد. یک نکته مربوط به مساله دلالت بر مره یا تکرار است و یک نکته هم مربوط به مساله تعلق الامر بالطبیعی او الفرد است.

نکته مربوط به مساله تعلق الامر بالطبیعة او الفرد این است که در مبحث آتی که نزاع می شود امر به طبیعت تعلق گرفته یا به فرد، کسانی که قائل به تعلق امر به طبیعت هستند مقصودشان این نیست که طبعیت من حیث هی متعلق امر است. بلکه مقصود آنها این است که طبعیت به اعتبار وجودش در خارج متعلق امر و طلب قرار می گیرد. به عبارت دیگر امر به ایجاد طبیعت در خارج می خورد نه طبیعت من حیث هی که لا مطلوبة و لا غیر مطلوبة.

اشکالی مطرح می شود که قول به تعلق طلب به وجود طبیعت در خارج، با قول به تعلق امر به فرد یکی می شود؛ چون وجود طبیعت همان فرد است نه غیر آن. پس باید مقصود قائلین به تعلق امر به طبیعت همان طبیعت من حیث هی باشد.

جواب این است که هرچند وجود فرد با وجود طبیعت در خارج یکی است، ولی فرد همان طبیعت نیست، بلکه وجود فرد وجود طبیعت است به اضافه عوارض و مشخصات فردی. به عبارت دیگر عوارض و مشخصات مقوّم فرد هستند ولی مقوم وجود طبیعت نیستند. لذا آنهایی که گفته اند تعلق امر به طبیعت به معنای تعلق امر به وجود طبیعت است، قول آنها مستلزم قول به تعلق امر به فرد نیست. چون فرد عوارض و مشخصات می خواهد؛ به خلاف طبیعت که اگر امر به آن تعلق بگیرد عوارض و مشخصات خارج از دایره طلب می باشند. مرحوم آخوند در مسأله تعلق الامر بالطبيعة اوالفرد اشاره می کنند که بنا بر تعلق امر به طبيعت اگر ممکن بود طبیعت بلا عوارض در خارج ایجاد شود و مکلف آن را اتیان می کرد امتثال حاصل می شد. بنابراین اگر کسی قائل به تعلق امر به وجود طبیعت شود ملازمه با قول به تعلق امر به فرد ندارد.

نکته دوم که مربوط به مساله فعلی می باشد این است که مراد از فرد و افراد در مساله مورد بحث، فرد در مساله آتی نیست که وجود طبيعت به علاوه عوارض و مشخصات باشد؛ بلکه مراد از فرد، وجود واحد در مقابل وجودات متعدد است.

با توجه به این دو نکته معلوم می شود که حتی بنابر اراده فرد و افراد از مره و تکرار، استقلال مساله فعلی نسبت به مساله آتی حفظ می شود. زیرا صاحب فصول این قسمت را قبول کرد که در مساله تعلق اوامر به طبایع و افراد، اگر کسی قائل به تعلق امر به فرد شود می تواند در نزاع در ما نحن فیه شرکت کند اما اگر قائل به تعلق به طبیعت شود صاحب فصول گفته بود بنابر اين قول دیگر مجالی برای بحث از مره وتکرار وجود ندارد. چراکه وقتی کسی متعلق طلب را فرد ندارد، اصلا نمی تواند بحث کند که آیا یک فرد اراده شده یا افراد متعدد. مرحوم آخوند می فرماید حتی اگر کسی قائل به تعلق به طبیعت بشود (که خود مرحوم آخوند از جمله قائلين به اين قول است)، می تواند در مساله مره و تکرار شرکت کند. زیرا قائل به تعلق طلب به طبیعت چون می گوید امر به وجود طبیعت تعلق می گیرد، در ما نحن فیه هم می گوید حال که وجود طبیعت مطلوب است آیا وجود واحد مطلوب است یا وجودات متعدد. بنابراین اینطور نیست که فقط قائلین به تعلق امر به فرد در مساله آتی بتوانند در مساله مره و تکرار شرکت کند. فإن‏ الطلب‏ على‏ القول‏ بالطبيعة إنما يتعلق بها باعتبار وجودها في الخارج ضرورة أن الطبيعة من حيث هي ليست إلا هي لا مطلوبة و لا غير مطلوبة و بهذا الاعتبار كانت مرددة بين المرة و التكرار بكلا المعنيين فيصح النزاع في دلالة الصيغة على المرة و التكرار بالمعنيين و عدمها اما بالمعنی الاول فواضح و اما بالمعنی الثاني فلوضوح ان المراد من الفرد او الافراد وجود واحد او وجودات متعددة وانما عبر بالفرد لأن وجود الطبيعة في الخارج هو الفرد غاية الأمر خصوصيته و تشخصه على القول بتعلق الأمر بالطبائع يلازم المطلوب و خارج عنه بخلاف القول بتعلقه بالأفراد فإنه مما. يقومه[[2]](#footnote-2).

#### مطلب چهارم؛ ثمره بحث دلالت امر بر مره و تکرار در کیفیت امتثال امر

مرحوم آخوند فرموده است بنابر قول دلالت امر بر مره چه به معنای فرد و چه به معنای دفعه، اگر مکلف در مقام امتثال یک فرد از طبیعت را در خارج اتیان کند، با ایجاد آن فرد یا چند فرد ولی در یک دفعه، امتثال محقق می شود و غرض مولی حاصل می شود و طبعا امر متعلق به فعل ساقط می گردد. بعد از اینکه امر ساقط شد مجالی برای اتیان دوباره مامور به در مقام امتثال باقی نمی ماند. اما اگر دلالت بر تکرار کند بعد از اتیان به فرد اول، هنوز امر باقی است. اما بنابر اینکه دلالتی بر مره یا تکرار نداشته باشد آیا امتثال بعد از امتثال اول مجال دارد یا خیر؟

مرحوم آخوند فرموده است که مساله را باید در دو فرض بررسی کنیم. یک فرض وجود شرایط اطلاق گیری در صیغه امر است و فرض دیگر عدم وجود شرایط اطلاق و مقدمات حکمت در آن است.

در فرض اول که صیغه امر شرایط اطلاق گیری را ندارد، معلوم است که ما با تمسک به دلیل لفظی نمی توانیم جواب سوال خود را بگیریم که آیا امثثال جا دارد یا خیر. زیرا فرض این است که دلیل لفظی، اطلاق ندارد. در نتیجه مرجع اصل عملی است. البته در عبارت کفایه نیامده که اگر در جواز اکتفاء به امتثال اول شک کنیم یا بعد از امتثال اول در مشروعیت امتثال ثانی شک کنیم مقتضای اصل عملی چیست.

اما اگر در فرض دوم که شرایط اطلاق گیری در صیغه امر وجود دارد نسبت به جواز اکتفاء به امتثال اول شک کنیم، بدون اشکال می توانیم به امتثال اول اکتفاء کنیم. زیرا وقتی متعلق طلب ایجاد الطبیعه باشد و طبیعت هم با وجود ایّ فرد به وجود بیاید، با همان فرد اول امتثال محقق می شود و اقتضای وجودات متعدد را ندارد. اما آیا جایز است که دوباره متعلق امر به عنوان امتثال اتیان شود، یا خیر؟

در این قسمت هم به حسب کلام مرحوم آخوند در بدو امر به نظر می رسد که اطلاق صیغه اقتضا می کند که امتثال ثانی صحیح باشد. زیرا در فرض اطلاق، متعلق طلب، طبیعت مطلقه خواهد بود و همانطور که طبیعت مطلقه بر اتیان به مامور به در مره اولی صادق است بر مره ثانیه هم صادق است. لذا مکلف می تواند فرد دوم را به داعی امتثال انجام دهد. ولی به مقتضای تحقیق باید در جواز اتیانِ دوباره به طبیعت تفصیل دهیم بین مواردی که امتثال اول علت تامه برای حصول غرض اقصی و نهايی باشد و جایی که علت تامه برای حصول غرض نباشد. در جایی که امتثال امر، علت تامه برای حصول غرض نهایی باشد امتثال ثانی و ثالث مجال ندارد. زیرا با اتیان به مامور به در مره اولی غرض نهایی حاصل می شود. وقتی حاصل شود تکلیفی که برای تامین این غرض جعل شده بود ساقط می گردد و بعد از سقوط آن دیگر مجالی برای امتثال وجود ندارد. لذا اگر در مثال آب، فرض کنیم غرض نهایی مولی این است که آب بیاور تا در نزد ما آب باشد، بودن آب در پیش مولی، غرضی است که امتثال امر علت تامه برای حصول آن است و لذا امتثال ثانی معنا ندارد. اما اگر مساله را در فرض دوم حساب کنیم که امتثال امر علت تامه نیست بلکه غرض نهایی خوردن آب یا وضوء گرفتن است و مولی گفته آب بیاور تا وضوء بگیرم یا آب بخورم. در این صورت اگر مکلف مامور به را به فرد اول اتیان کند، چون غرض نهایی امر هنوز حاصل نشده است، بعید نیست که بگوییم در جایی که فرد دوم احسن از فرد اول است بلکه مطلقا چه احسن باشد و چه نباشد، امتثال ثانی بعد از امتثال اول مجال داشته باشد. زیرا غرض حاصل نشده و تا وقتی غرض حاصل نشده است امر ساقط نمی شود. وقتی امر باقی باشد مکلف می تواند فرد دوم را به داعی امر بیاورد.

چهارشنبه 23/9/401 جلسه 61

فرمایش مرحوم آخوند در بحث دلالت امر بر مره و تکرار بیان شد. اشاره شد که فرمایش ایشان در ضمن چهار مطلب ارائه شده است. دو مطلب حالت مقدمیت نسبت به بحث اصلی و تعیین محل نزاع داشت. یک مطلب هم بیان قول مختار در مساله و مطلب اخیر نیز ثمره بحث دلالت امر بر مره یا تکرار بود. اگرچه همانطور که گفته شد ترتیب بین این مطالب در کفايه رعایت نشده است ولی در بررسی باید به ترتیب منطقی پیش برویم. لذا اول بحث می شود که مراد از مره و تکرار چیست و بعد، بحث می شود که آیا نزاع در دلالت امر بر مره یا تکرار اختصاص به مفاد هیئت دارد یا مفاد ماده را هم می گیرد. سپس بررسی مختار و در نهایت، امکان تبدیل امتثال به امتثال آخر که به عنوان ثمره بحث در کلام مرحوم آخوند و اعلام دیگر مطرح شده است.

#### مطلب اول: مراد از مره و تکرار در عنوان نزاع چیست؟

همانطور که در توضیح کلام مرحوم آخوند بیان شد صاحب فصول قائل شده است که مراد از مره و تکرار خصوص دفعه و دفعات است نه فرد و افراد. در مقابل مرحوم آخوند قائل شد که مراد از مره و تکرار هر دو معنا می باشد.

صاحب فصول برای اثبات مدعای خود مبنی بر اراده خصوص دفعه و دفعات چند وجه ذکر کرده است:

وجه اول این است که ظاهر لفظ مره و تکرار اقتضا می کند که مراد از آن دفعه و دفعات باشد. لمساعدة ظاهر اللفظین فانه لا یقال لمن ضرب بسوطتین دفعة انه ضرب مرتین او مکررا بل مرة واحدة.

وجه دوم: قائل به دلالت بر تکرار معتقد است که مع الامکان تکرار مامور به واجب است. در این فرض، اگر در زمان واحد و دفعه واحده، شخص قدرت داشته باشد چند فرد از مامور به را ایجاد کند مثلا در یک زمان، ده ظرف آب بیاورد، قائل به تکرار قائل نیست باید این تعداد از ظرف­هایی که می تواند را بیاورد . این نشان می دهد که مراد از تکرار تعدد وجود فعل نیست بلکه تعدد دفعات اتیان مامور به است.

وجه سوم: در کلام قائلین به تکرار تلویحات و اشاراتی وجود دارد که نشان می­دهد مقصودشان از تکرار، دفعات است نه افراد در مقابل فرد. مثلا بعضی گفته اند که ان الأمر یدل علی التکرار مدة العمر إن أمکن؛ این یعنی دفعات متعدد. بعضی ها در مقام حکایت قول قائلین به تکرار گفته اند که به نظر قائلین به تکرار، وقتی صیغه امر به کار برده می شود مثلا گفته می شود ائتنی الماء، بمنزلة أن یقول افعل ابداً که نشان می دهد دفعات متعدد مقصودشان است.

وجه چهارم: این دو بحث یعنی دلالت امر بر مره یا تکرار و بحث تعلق امر به طبایع یا افراد به عنوان دو بحث مستقل مطرح شده اند و استقلال این دو بحث متوقف بر این است که مراد از تکرار دفعات باشد نه فرد و افراد. توضیح این وجه در گذشته بیان شد.

مرحوم آخوند اگرچه از این وجوه چهارگانه وجه اول را پذیرفته و فرموده است و ان کان لفظهما ظاهرا فی المعنی الاول، اما در عین حال فرموده است که باید محل نزاع را اعم بگیریم. ایشان وجه چهارم مذکور در فصول را جواب داده است که حفظ استقلال دو مساله متوقف بر این نیست که مراد از مره و مرات، دفعه و دفعات باشد، بلکه حتی اگر فرد و افراد نیز باشد، مساله ما نحن فیه در مقابل مساله آتی مساله مستقلی خواهد بود. زیرا هر دو طرف نزاع در مساله آتی، می توانند در ما نحن فیه نیز بحث کنند. چراکه قائلین به تعلق امر به طبعیت، متعلق را طبیعت من حیث وجودها فی الخارج می گیرند و مراد از فرد در محل بحث نیز فرد اصطلاحی در مقابل طبیعت نیست که وجود طبیعت به اضافه مشخصات باشد، بلکه مقصود از آن وجود واحد در مقابل وجودات متعدد است. با توجه به این دو نکته، همانطور که قائل به تعلق امر به فرد می تواند در بحث فعلی شرکت کند قائل به تعلق امر به طبایع هم می تواند در نزاع در ما نحن فیه شرکت کند.

جواب مرحوم آخوند از وجه چهارم صحیح و تام است، ولی جواب منحصر در آن نیست و می توان گفت که حتی اگر قبول کنیم که بر فرض اراده فرد و افراد از مره و تکرار، مساله دلالت امر بر مره و تکرار از توابع مساله آتی قرار می گیرد، ولی چون بحث در مساله فعلی منحصر در فرد و افراد نیست بلکه در ما نحن فیه باید از هر دو معنا بحث شود هم مره و تکرار به معنای فرد و افراد و هم به معنای دفعه و دفعات، به ملاحظه مجموع که نگاه کنیم استقلال حفظ می شود و عنوان دو مساله مستقل در علم اصول مبرّر خواهد داشت. برای طرح دو مساله مستقل از هم، لازم نیست به جمیع احتمالات، دو مساله از هم مستقل باشند بلکه به لحاظ بعضی از احتمالات هم مستقل باشند برای طرح دو مساله به صورت مستقل کافی است.

نسبت به سایر وجوه نیز جواب واضح است. نسبت به وجه اول خود مرحوم آخوند فرموده که ما قبول می کنیم ظاهر مره و تکرار، دفعه و دفعات است، ولی به لحاظ ملاک بحث و آنچه امکان نزاع در آن وجود دارد، هر دو معنا محل بحث خواهد بود و وجهی ندارد به ظاهر لفظ اکتفاء کنیم. و التحقيق أن يقعا بكلا المعنيين محل النزاع و إن كان لفظهما ظاهرا في المعنى الأول.

جواب از وجه سوم و دوم هم این است که هرچند قائلین به تکرار مرادشان از تکرار، دفعات است، ولی صرف اینکه آنهایی که در محل نزاع بحث فعلی کرده اند مرادشان دفعات بوده است، باعث نمی شود که بحث را منحصر در این معنا کنیم. ولو آنها تا به حال قائل نشده اند اما جای بحث همچنان باقی است.

#### مطلب دوم: آیا نزاع در دلالت امر بر مره یا تکرار، اختصاص به مفاد هیئت دارد یا در مفاد ماده هم می آید؟

صاحب فصول قائل به اختصاص شده است و در مقابل مرحوم آخوند قائل به شمول نزاع نسبت به هر دو می باشد.

صاحب فصول به چهار وجه استدلال کرده است:

اول اینکه جماعتی از اعلام که به این بحث متعرض شده اند، تصریح کرده اند که آیا هیئت امر دلالت بر مره دارد یا تکرار؟

دوم اینکه اکثر علمایی که این بحث را مطرح کرده اند تعبیرشان این است که آیا صیغة الامر تدل علی المرة یا تکرار و معلوم است که صیغه امر ظاهر بلکه صریح در هیئت است و از ماده تعبیر به صیغه امر نمی شود.

وجه سوم همان وجهی است که مرحوم آخوند در کفایه متعرض شده است که علمای ادب اتفاق دارند که ماده که همان مصدر مجرد از لام و تنوین است فقط بر اصل الماهیة دلالت دارد؛ لأنه لا كلام‏ في‏ أن‏ المادة و هي المصدر المجرد عن اللام و التنوين لا تدل إلا على الماهية من حيث هي على ما حكى السكاكي وفاقهم عليه[[3]](#footnote-3). این اتفاق نشان می دهد که مفاد ماده متعلق طلب معلوم است و لذا ماده از محل بحث خارج است.

وجه چهارم: اگر نزاع فقط در هیئت نبود و ماده را هم شامل می شد باید قائلین به مره نسبت به بعضی از مواد که بلا نزاع فقط مره از آنها استفاده می شود، می گفتند که دلالت بر وحدت دارد و حال آنکه در احتجاجات قائلین به مره، نمی بینیم که برای اثبات دلالت بر مره، به دلالت برخی موادّ استدلال کرده باشند. این نشان می دهد که اصلا نظر به ماده ندارند.

مرحوم آخوند از این وجوه چهارگانه، فقط متعرض وجه سوم شده و اشکال کرده است و بقیه وجوه را مطرح نکرده است. وجه عدم تعرض هم باید به این خاطر باشد که اشکال در آنها واضح است. ولو به حسب نص جماعتی، بحث منحصر در هیئت باشد یا اکثر، نزاع را با تعبیر صیغة الامر مطرح کرده باشند یا قائلین به مرّه احتجاج به وحدت در بعضی موادّ نکرده باشند و این عملا نشان می دهد که آن مقداری که از آن بحث شده در حد هیئت امر است نه ماده، ولی اینکه بحث نکرده اند باعث نمی شود که ما نیز بحث نکنیم. زیرا این امکان وجود دارد که نسبت به ماده کسی قائل شود دلالت بر مره یا تکرار می کند.

اما مرحوم آخوند وجه سوم را مطرح کرده و اشکال کرده است. ایشان فرموده است که اتفاق علمای ادب بر اینکه مصدر مجرد از لام و تنوین لا تدل الا علی الماهیة ارتباطی به مفاد ماده ندارد. زیرا مصدر با توضیحی که گفته شد ماده مشتقات نیست و این دو با هم فرق دارند.

از این اشکال جواب داده شده است. جوابی که مرحوم ایروانی داده این است که ما می توانیم از اتفاق علمای ادب مبنی بر اینکه در مصدر فقط دلالت بر ماهیت است، کشف کنیم که ماده هم از محل نزاع خارج است؛ چه مصدر را اصل و ماده مشتقات بگیریم و چه خیر. زیرا اگر اتفاق را قبول کردید که در مصدرِ مجرد از لام و تنوین، فقط معنای ماهیت خوابیده است، همین موجب می شود که مفاد ماده از محل نزاع خارج باشد. چراکه ماده مشتقات حیثیت مشترک در همه مشتقات است. اگر شما مصدر را ماده مشتقات بگیرید معلوم است که اتفاق، موجب خروج مفاد ماده از محل نزاع می شود. اما اگر مصدر را ماده مشتقات نگیرید بلکه آن را مشتقی خاص بدانید، باز هم اتفاق علمای ادب باعث می شود ماده از محل نزاع خارج شود. زیرا ماده مشتقات امری است که بلفظها و معناها محفوظ در تمام مشتقات است. اگرديديم خصوصيتی از خصوصيات معانی سيال نبود بلکه اختصاص به بعضی از مشتقات داشت معلوم می شود آن خصوصيت از هيئت آن بعض استفاده می شود چون اگر مستفاد از ماده بود بايد سيال می بود ودر همه مشتقات موجود بود بنابر اين اتفاق علماء ادب بر اينکه در معنای مصدر دلالت بر مره يا تکرار وجود ندارد (با توجه به اینکه مصدر که دارای ماده و هیئت خاصی است، معنای مره و تکرار ندارد، بلکه فقط دلالت بر ماهیت می کند) نشان می دهد که ماده مشتقات (که ماده متعلق طلب در صيغه امر از مصاديق آن است) دلالتی بر مره يا تکرار ندارد ، واگر در صيغه امر دلالت بر مره يا تکرار باشد اين دلالت حتماً بايد از جهت هيئت صيغه باشد نه از جهت ماده ، پس اتفاق علماء ادب براين که مصدر مجرد از لام و تنوین فقط بر اصل الماهیة دلالت دارد اقتضاء می کند که مفاد ماده از محل نزاع خارج باشد ، ونزاع اختصاص به مفاد هيئت داشته باشد .

1. - الفصول الغرویة/71. [↑](#footnote-ref-1)
2. - کفایه/78. [↑](#footnote-ref-2)
3. - فصول71. [↑](#footnote-ref-3)